

تحلیل مبانی فلسفی حقوق بنیادین ملت از منظر علامه مصباح یزدی

مقاله پژوهشی
اصیل
*Original
Article*

علی اسداله زاده؛^۱ محمد کریمی^۲

چکیده

مردم در جامعه سیاسی دارای حقوق و آزادی‌های عمومی‌اند که به بخشی از آنها با عنوان حقوق بنیادین ملت، در قانون اساسی تصریح شده است. همه نظام‌های سیاسی از مبانی اندیشه‌ای و فلسفی برگرفته از حاکمیت اندیشه‌ها و ایدئولوژی شکل گرفته‌اند. از این رو، بر اساس نوع نگرش فلسفی حاکم بر نظام سیاسی، قانون اساسی را تدوین و تصویب کرده و در نهایت، مبانی فلسفی خود را در ارکان و ساختار حکومتها و نیز در نوع نگرش به حقوق بنیادین ملت متبلور می‌سازند. **هدف:** هدف این پژوهش، تبیین نگرش فلسفی و حقوقی علامه مصباح یزدی و نیز تأثیر این رویکرد در تعیین مبنا و منشأ حقوق بنیادین برای ملت در حکومت اسلامی بود. **روش:** مقاله حاضر با روش تحلیلی-توصیفی، مبانی فلسفی حقوق بنیادین ملت را از منظر علامه مصباح یزدی بررسی کرده است. **یافته:** علامه مصباح یزدی به عنوان یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان و نظریه‌پردازان معاصر، مبانی فلسفی حقوق بنیادین ملت را در همگرایی حقوق ملت با شریعت، کمال‌باوری، کرامت انسانی و فرجام‌باوری خلاصه کرده است. **نتیجه‌گیری:** از منظر علامه مصباح یزدی، مشروعیت حقوق و آزادی‌های بنیادین برای افراد بشر در نظام اسلامی، در چارچوب تعیین شده توسط شارع مقدس و در گرو انطباق با مبانی دینی است؛ به نحوی که محدوده اعمال حقوق بنیادین توسط ملت با اندیشه خدامحوری و وابستگی وجودی انسان با خداوند و همچنین رعایت اصول کمال‌محوری، فرجام‌باوری و کرامت انسانی تعیین شده است.

واژگان کلیدی: علامه مصباح یزدی، حقوق بنیادین ملت، خدامحوری، کرامت انسانی.

◆ تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۰۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۲۸

۱. دکترای حقوق عمومی دانشگاه تهران، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر قدس (نویسنده مسئول). نشانی: تهران؛ شهر قدس، دانشگاه آزاد اسلامی، دانشکده علوم انسانی، گروه حقوق. نمابر: ۰۲۱۴۶۸۹۶۰۰۰ / ali.asadolahzadeh@ymail.com
۲. دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم. Tahghigh1366@gmail.com

الف) مقدمه

جمعیت انسانی یا ملت، از عناصر اصلی تشکیل دهنده نظام سیاسی است. اهمیت و جایگاه ملت به عنوان عامل موجودیت بخش به جامعه سیاسی، موجب شده است که تأمین حقوق بنیادین آن، بخش ضروری و جدایی ناپذیر نظامهای حقوقی باشد. وجه مشترک کلیه نظامهای حقوقی و مبنای فکری آنها، مبتنی بر به رسمیت شناختن حقوق و آزادیهای ملت و تضمین آنهاست. به عبارت دیگر؛ هم در جوامع مبتنی بر مکتب حقوق الهی و هم در نظامهای مبتنی بر مکتب حقوق طبیعی یا حقوق موضوعه، فارغ از تفاوت در نوع نگاه این مکاتب به حقیقت انسان و مبنای مشروعیت حقوقش، این واقعیت که افراد یا ملت باید از حقوق بنیادین و آزادیهای عمومی برخوردار باشند، امری پذیرفته شده است.

با توجه به اینکه نظامهای سیاسی بر اساس ایدئولوژی خاص تأسیس می شوند، از این رو ساختار و ماهیت آن نظام در تمام حوزه‌ها (از جمله حقوق ملت) مبتنی بر مبانی اندیشه‌ای و فلسفی خاص خود شکل می گیرد. بر این اساس، حکومت اسلامی نیز با تکیه بر اصول حاکمیت الهی، مبانی فلسفی و اندیشه‌ای اسلام را در حوزه تعیین حقوق ملت به رسمیت می شناسد. از این رو، شناسایی حقوق بنیادین ملت و محدوده اعمال مشروعیت در حکومت اسلامی، در چارچوب مبانی اندیشه‌ای و فلسفی‌ای صورت می گیرد که متأثر از آرا و دیدگاههای نظریه پردازان سیاسی در جوامع سیاسی اند.

در خصوص موضوع این مقاله و به طور خاص با رویکرد این پژوهش، منابع جامع (اعم از مقاله و کتب) وجود ندارد؛ اما به طور کلی در حوزه حقوق و آزادیهای عمومی آثاری تألیف شده است که از آن جمله می توان به مقاله «حقوق و آزادیهای بنیادین» (عمید زنجانی، ۱۳۸۳) اشاره کرد که در واقع نوعی پرسش و پاسخ است و به تحلیل مفهوم حقوق و آزادیهای بنیادین و تبیین معنایی آن می پردازد. همچنین مقاله «معنای حق در نگاه اندیشمندان اسلامی» (رمضانی، ۱۳۹۰) که نویسنده با تحقیق در معنای لغوی و اصطلاحی حق در

علوم گوناگون، دیدگاه‌های اندیشمندان مسلمان را در خصوص مفهوم حقوق و آزادی‌های عمومی بیان کرده است.

نوآوری مقاله حاضر از آن جهت است که ضمن تبیین اصول و مبانی حقوق بنیادین ملت در جامعه سیاسی، به تحلیل این مبانی در اندیشه سیاسی اسلام و به خصوص از منظر علامه مصباح یزدی می‌پردازد. از همین رو، در این پژوهش سعی شده است تا با استفاده از روش تحلیلی و با ابزار توصیف و تحلیل محتوا و با مراجعه مستقیم به اسناد و مراجع دست اول، به توصیف و بیان داده‌های مربوط به موضوع پرداخته شود و سپس آرا و اندیشه‌های علامه مصباح یزدی را در حوزه مبانی فلسفی حاکم بر حقوق بنیادین ملت و تأثیر آن در شناسایی و تفسیر از حقوق بنیادین تحلیل کند.

۱. مفهوم حق

واژه «حق» از بنیادی‌ترین مفاهیم در حوزه‌های مختلف از جمله فلسفه، کلام، اخلاق، سیاست، فقه و حقوق به شمار می‌رود، که با عنایت به موارد استعمال و کاربرد آن در هر یک از حوزه‌های مذکور، بار معنایی متفاوتی می‌یابد. بنابر این، هر گونه دفاع توجیه‌کننده از حق و شناسایی هر گونه ادعایی ذیل عنوان حق، پیش و بیش از هر چیز، منوط به فهمی صحیح یا دست کم برداشتی درست از این مفهوم پیچیده، چندبخشی و مناقشه‌برانگیز است. البته رویکرد اصلی در این پژوهش، مفهوم حقوقی واژه «حق» با نگرشی فلسفی به آن است. در لغتنامه فارسی از «حق» به معنای راست کردن سخن، درست کردن وعده، ثابت شدن، غلبه کردن به حق، ضد باطل، درست و... تعبیر شده است (عمید، ۱۳۶۹: ۹۱۴۲). این واژه در زبان عربی به صورت مصدر، اسم و صفت به کار رفته است. در لسان العرب آمده است: «حق، نقیض باطل است و جمع آن حقوق است و حق به معنای ثبوت است»^۱ (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۳:

۱. شهید مطهری در کتاب «بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی»، تعریف حق به معنای لغوی آن؛ یعنی «ثبوت» یا «ثبوت شیء لشیء» را که فقها بدان معتقدند، نمی‌پذیرد؛ زیرا در این صورت هر جا که هر چیزی اعتبار شود، حق اعتبار می‌شود؛ چون ثبوت مثل مفهوم وجود، مفهوم عامی است که عارض بر همه ماهیات است و با اختلاف آنها، متکثر می‌شود. از این رو معتقد است که باید مفهومی اخص از این معنا را در نظر گرفت.

۲۵۵-۲۵۶). واژه «حق»، ترجمه فارسی «رایت»^۱ در انگلیسی و «دروتی»^۲ در فرانسه است. «رایت» در فرهنگ لغت انگلیسی به معنای امتیاز، مزیت، حق تقدم، قدرت، اختیار و مطالبه آمده است.

حق از منظرهای گوناگون در معانی مختلفی به کار می‌رود؛ اما آنچه در این پژوهش ملاک است، تعریف فلسفی و حقوقی اصطلاح حق در اندیشه سیاسی علامه مصباح یزدی است. برخی از فقها و فلاسفه اسلامی، حق را ماهیت اعتباری مستقل می‌دانند که گاهی عقلی و گاهی شرعی است؛ مانند اینکه ملک و سلطنت و ولایت و حکومت، امری اعتباری و قراردادی و از احکام وضعی است و با ماهیتی واحد، معنای آن در جمیع موارد یکسان است و در هر مورد، معنای آن مغایر با معنای دیگر نیست (امام خمینی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۱). برخی دیگر نیز از حق به سلطه و ملک تعبیر می‌کنند که یک مرتبه در مقابل ملک و بار دیگر مترادف آن و به هر حال قدرتی اعتباری برای انسان است که بر اساس آن انسان به غیر خودش، اعم از شخص یا مال یا هر دوی آنها سلطه دارد. (آل بحر العلوم، بی‌تا، ج ۱: ۶۲؛ حکیم، بی‌تا، ج ۱۴: ۵۵۳)

علامه مصباح یزدی، حق را معادل سلطه می‌داند. بنا بر نظر ایشان، هر جا که گفته می‌شود حق وجود دارد، نوعی سلطه در نظر گرفته می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۳۱). اما ایشان معتقد است یک سلسله معانی دیگری نیز برای حق وجود دارد که مربوط به امور اعتباری و ارزشی است. در تعبیرهایی نظیر «حق حیات»، «حقوق بشر»، نظر به یک امر وضعی، جعلی و اعتباری است که طی آن، حقی را برای کسی ثابت می‌کنیم و در مقابل، شخص دیگری است که این حق علیه او اعتبار می‌شود. به همین دلیل، در تمامی مواردی که حق را در امور اجتماعی و روابط انسانها با هم به کار می‌بریم، ملازم با تکلیف است؛ یعنی به همراه جعل و اثبات حقی برای یک نفر، تکلیفی نیز برای فرد دیگری اثبات می‌شود. به عبارت دیگر؛ در امور اجتماعی هیچ گاه حق از تکلیف جدا نمی‌شود و این دو، دو روی یک سکه‌اند؛ یعنی حق همیشه دو طرف دارد: یکی کسی که حق برای او و به نفع او وضع می‌شود- که اصطلاحاً

1. Right
2. Droite

تحلیل مبانی فلسفی حقوق بنیادین ملت از منظر علامه مصباح... ♦ ۱۱

«من له الحق» نامیده می‌شود- و دیگری کسی که حق بر عهده او گذاشته شده و از او خواسته شده آن را رعایت کند- که اصطلاحاً «من علیه الحق» نامیده می‌شود». (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۷۶)

در اندیشه علامه مصباح یزدی، اصطلاح حق در حوزه حقوق و آزادی‌های بنیادین با مفهوم تکلیف ملازمه دارد و تلازم حق و تکلیف این است که در قبال اثبات هر حقی برای فرد در امور اجتماعی، تکلیفی هم برای همان فرد اثبات شود؛ یعنی شخص در مقابل انتفاعی که از جامعه می‌برد، باید وظیفه‌ای را هم بپذیرد. برای مثال، اگر حق دارد از بهداشت برخوردار باشد، در مقابل تکلیف دارد که به جامعه خدمت کند. به عبارت دیگر؛ اثبات حقوق برای افراد در جامعه و روابط اجتماعی یکطرفه نیست؛ بلکه اگر امتیازات و حقوقی به افراد داده می‌شود، به ازای آن، الزامات و تکالیفی نیز برای آنان جعل می‌شود. (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۷۳)

۲. مفهوم ملت

«ملت» کلمه‌ای عربی است و به معنای دین و آیین به کار برده شده است. خداوند در قرآن کریم نیز از واژه ملت در این معنا استفاده کرده است: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» (حج: ۷۸). معادل فارسی دقیق برای این کلمه وجود ندارد و از لغات مشترک میان زبانهای فارسی و عربی است که ممکن است ریشه آن در هر دو زبان، واژه سریانی «ملکوتا» (به معنای حکومت / کشور) باشد. (اخوان زنجانی، ۱۳۶۹: ۹۶)

از ملت به عنوان قومی که در سرزمینی زندگی می‌کنند و عواملی مانند نژاد یا زبان و فرهنگ مشترک، آنان را به هم وابسته می‌کند نیز تعبیر شده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۵: ۳۴۹۳). ملت در تفکر مدرن، به جمعیتی از افراد گفته می‌شود که در یک کشور یا قلمرویی معین ساکن شده‌اند و تحت یک حکومت مستقل یا حاکمیت سیاسی یک دولت، سازماندهی شده باشند (قاضی، ۱۳۸۱: ۵۸)؛ زیرا در اندیشه جدید، دولت متشکل از سه عنصر سرزمین، قدرت سیاسی و جمعیت انسانی است و هر نظام سیاسی لزوماً باید از این عوامل برخوردار باشد. از این رو، امروزه به خصوص با ظهور مفهوم تابعیت، اصطلاح ملت در قوانین اساسی کشورها با دولت پیوند خورده است و صرفاً به معنای جمعیت انسانی که دارای

نژاد مشترک یا فرهنگ و آداب و رسوم مشابه باشند، نیست. بر این اساس، می‌توان گفت که اصطلاح ملت پس از ایجاد پدیده دولت مدرن، دچار تغییر معنایی شده است. با این توضیح که در نظریه کلاسیک که قبل از به وجود آمدن مفهوم دولت به معنای امروزی در خصوص «ملت» مطرح می‌شد، ملاک تعیین و تشخیص افراد یک ملت، صرفاً عواملی از قبیل نژاد، فرهنگ، آداب و رسوم مشترک بود؛ در حالی که پس از شکل‌گیری دولت مدرن، این برداشت از «ملت» کاملاً دگرگون شده و عامل تابعیت، ملاک تشخیص یک ملت از سایر ملتهاست.

با توجه به تحلیل مذکور، تمایز مفهومی دو اصطلاح «ملیت» و «تابعیت» که امروزه در نظامهای حقوقی داخلی و بین‌المللی به یک معنا به کار برده می‌شوند نیز مشخص می‌شود؛ زیرا اگر بخواهیم این دو اصطلاح را با مفهوم کلاسیک از «ملت» تبیین کنیم، به راستی که تابعیت هیچ جایگاهی در تشکیل یک «ملت» ندارد. اما اگر مفهوم جدید از «ملت» مد نظر قرار گیرد، ملیت و تابعیت دارای مفهوم واحدی خواهند بود.

فارغ از تفاوت نوع دیدگاهها در خصوص اصطلاح «ملت»، در تعریفی ساده می‌توان گفت که «ملت»، چیزی غیر از مجموعه‌ای از اشخاص یا افراد نیست. بنابر این، هسته تشکیل‌دهنده «ملت»، همان اجتماع انسانی است؛ پس ضروری است مفهوم و ماهیت انسان به عنوان جزء ذاتی تشکیل‌دهنده «ملت» و متعلق حقوق بنیادین، تبیین شود. به عبارت دیگر؛ ارائه هر گونه نظریه در خصوص جامعه، حکومت، ملت و نیز حقوق بنیادین، مرتبط با چگونگی تحلیل ما از مفهوم انسان است؛ زیرا نوع برداشت از سرشت انسان، همانند معیاری است که سایر اصول با آن تعریف می‌شوند.

انسان در اسلام، غایت خلقت است و همه چیز برای او آفریده شده (جائیه: ۱۳) و او نیز برای عبادت پروردگار خلق شده است (ذاریات: ۵۶). خداوند جهان را مسخر آدمی قرار داده (لقمان: ۲۰) و او برابر خالق جهان مسئول است (صافات: ۲۴). انسان در مفهوم اسلامی خود از دو بُعد مادی و معنوی تشکیل شده و دارای غرایز مادی و معنوی است. فیلسوفان و متکلمان مسلمان نیز انسان را مرکب از جسم و روح می‌دانند و انسانیت انسان را به روح او پیوند می‌زنند. آنان

تحلیل مبانی فلسفی حقوق بنیادین ملت از منظر علامه مصباح... ♦ ۱۳

معتقدند بُعد معنوی انسان نسبت به بُعد مادی اش همیشه در اولویت قرار دارد؛ تا آنجا که فرض انسان بدون معنویت، معنای حقیقی ندارد. علامه مصباح نیز معتقد است انسان علاوه بر بُعد و ساحت مادی، از ساحت مجردی به نام روح نیز برخوردار است و اساساً هویت واقعی انسان را (آنچه انسانیت انسان به آن است) روح او تشکیل می‌دهد (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۱۷). نفس یا روح، موجودی است که در ذاتش میل به سوی کمال بی‌نهایت وجود دارد. (مصباح یزدی، ۱۳۸۴: ۳۳۴)

بر این اساس، از یک سو وجود دو جنبه مذکور در انسان نشان می‌دهد که آدمی هرگز با سرشتی بی‌تفاوت نسبت به خیر و شر آفریده نشده و از سوی دیگر، به سبب اصالت جنبه ملکوتی با آن همه فضایل الهی و فرع بودن طبیعت رفاه‌طلب آدمی روشن می‌شود که گرایش انسان به لحاظ اصل حقیقت خود، به سوی فضایل و ملکات الهی انسانی است و سمت و سوی وجود و چهره جان او همواره با ایمان و خیر و مسائل ارزشی روبه‌روست (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۴۹). همچنین این نگرش به انسان موجب می‌شود که حقوق و آزادی‌های او صرفاً حقوق و آزادی‌های ظاهری و متجلی در بُعد مادی نباشد، بلکه حقوق انسانها عمیق و فراگیرتر از این بُعد است و شعاع آن، عرصه باطنی و معنوی او را نیز در بر می‌گیرد.

۳. حقوق بنیادین ملت

ملت، مجموعه افرادی‌اند که با داشتن تابعیت واحد، تحت حمایت یک دولت - کشور قرار می‌گیرند. حمایت هر نظام سیاسی از افراد ملت، در جنبه‌های مختلف از جمله تضمین حقوق و آزادی‌های عمومی مانند حق حیات، حق آموزش، حق آزای بیان و حق اشتغال تبلور دارد. حق به اعتبار متعلق خود دارای اقسام مختلفی است. در یک تقسیم‌بندی و با توجه به اهمیت بعضی از حق‌ها نسبت به سایر حقوق، آنها را به بنیادین و غیر بنیادین تقسیم می‌کنند؛ زیرا گاهی بدون فرض برخی از حق‌ها، نمی‌توان حق‌های دیگر را فرض کرد یا گاهی ممکن است حق‌ها با یکدیگر تعارض پیدا کنند! که در این صورت، استیفای حقی که اهمیت بیشتری دارد، دارای اولویت است. بنابر این، حقوق و آزادی‌های عمومی به دو دسته تقسیم می‌شوند که بخشی از آنها حقوق بنیادین نامیده می‌شوند. اینکه معیار بنیادین بودن حقوق

چیست، به نوع تعریف از حقوق بنیادین بستگی دارد؛ زیرا نظامهای حقوقی مختلف، تعریف واحدی از حقوق بنیادین ندارند.

برخی از نظامهای سیاسی، حقوق بنیادین را با معیار ماهوی تعریف می‌کنند. در این نوع نگرش، بنیادین بودن برخی از حقوق بدان خاطر است که وجود آن حقوق، مایه قوام و نبود آنها، موجب زوال شخص یا شخصیت انسان می‌شود. برعکس این دیدگاه، برخی از اندیشمندان، تنها حقوق و آزادی‌هایی را که به طور رسمی توسط قانون اساسی تضمین شده‌اند، بنیادین می‌دانند (گرجی، ۱۳۸۳: ۹ و ۱۵). بر این اساس، معیار در این پژوهش، همان دیدگاه دوم و منظور از حقوق بنیادین ملت، حقوق و آزادی‌های مندرج در قانون اساسی است. به عبارت دیگر؛ حقوق بنیادین ملت آن دسته از حقوق و آزادی‌هایی است که در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده و تحقق آن برای افراد ملت تضمین شده است.

(ب) مبانی فلسفی حقوق بنیادین ملت

هر نظام سیاسی بر اساس ایدئولوژی خاص و بر پایه اندیشه فلسفی متفاوت پی‌ریزی می‌شود. به عبارت دیگر؛ هیچ رژیم سیاسی وجود ندارد که مبانی اندیشه‌ای و فلسفی مختص خود را نداشته باشد. تعیین این مبانی چنان حائز اهمیت است که ضرورتاً قانون اساسی باید به عنوان هنجار عالی و برتر یک رژیم سیاسی، تعیین‌کننده نوع آن باشد. از این رو، مبانی ایدئولوژی حاکم بر نظام سیاسی بر تمام ابعاد و بخشهای موجود در آن تأثیر می‌گذارد؛ به نحوی که انطباق یا عدم انطباق ماهیتی و شکلی ساختار و اجزای اعضای فعال در یک جامعه سیاسی با آن، معیاری برای تشخیص مشروعیت یا عدم مشروعیت می‌شود. مقوله «حقوق بنیادین ملت» نیز از این قاعده مستثنا نیست و حدود اعمال آن بر پایه و اساس همین مبانی شکل می‌گیرد.

۱. خدامحوری و حقوق بنیادین ملت

اساسی‌ترین مفهوم در جهان‌بینی اسلامی، خدامحوری و توحید است. از دیدگاه خدامحوری، خدا در مرکز جهان‌بینی قرار گرفته و هدف از آفرینش، شناخت خدا و حرکت

تحلیل مبانی فلسفی حقوق بنیادین ملت از منظر علامه مصباح... ۱۵

به سوی اوست. لذا انسان به معنای واقعی، کسی است که حیات و فکر و عمل خود را بر پایه خلوص نیت و اخلاص در راه به دست آوردن رضایت حق تعالی استوار کند. (معرفت، ۱۳۸۶: ۲۸۶-۲۸۷)

علامه مصباح یزدی بر این نکته تأکید دارد که تنها مبنای تعیین کننده حقوق بنیادین ملت، خداوند است. با تعمق در اندیشه ایشان به این نتیجه می‌رسیم که تبیین حقوق بنیادین برای ملت، صرفاً از مرجع عالی، که همان خداوند متعال می‌باشد، صورت می‌پذیرد. بنابر این، انسان در برابر خداوند دارای تکلیف است و نمی‌تواند خارج از ربوبیت تشریحی او گام بردارد؛ زیرا هستی خود را از این وجود دارد و در برابر مسئولیتهایی که خداوند برای او مشخص کرده است، باید پاسخگو باشد. بنابر این، اراده‌ای می‌تواند مبنای تحدیدکننده حقوق و آزادی‌ها باشد که مالک هستی و انسان؛ یعنی خداوند متعال، آن را وضع کرده باشد؛ زیرا حق تشریح و تعیین محدوده آن، از آن خداوند است. از این رو، افراد نیز بایستی این حدود را رعایت کنند و از آن تخطی نکنند؛ در غیر این صورت، باید در برابر خداوند پاسخگو باشند.

علامه مصباح یزدی معتقد است که مسئولیت انسان در برابر خداوند، به معنای عدم مسئولیت در برابر دیگران نیست. با این توضیح که اعتبارات عقلانی آن‌گاه صحیح‌اند که نتایج عملی به دنبال داشته باشند؛ بنابر این، اعتبار کردن حق برای یک موجود (اعم از انسان و غیر انسان) فقط در صورتی معقول و صحیح است که موجود یا موجودات ذی‌شعوری مکلف به رعایت آن حق باشند، و الا کاری بیهوده خواهد بود. وقتی وجود قوانین حقوقی و اجتماعی ضرورت دارد، باید برای هر یک از افراد جامعه، حقوقی و برای دیگران تکالیفی معین و معلوم شود. وقتی از حقوق و آزادی‌های انسان دم می‌زنیم، تکالیف و مسئولیتهای دیگران نیز رخ می‌نماید؛ زیرا این دو در اعتبار، تلازم دارند. بنابر این، کلیه اصول و ارزشهای اسلامی، اعتبار و ارزش خود را از آن می‌گیرند و تا جایی اعتبار دارند که در راستای رسیدن به این اصل اساسی باشند. حقوق و ارزشهای ناشی از آن، به ویژه حقوق انسان نیز بر همین اصل توحیدی استوار است و طبق آن، خداوند خالق و حق محض است و کلیه حق و حقوق

از او سرچشمه می‌گیرند. انسان هیچ‌گاه نمی‌تواند خود به تنهایی و بدون آنکه خداوند حقی برای او منظور کرده باشد، حقی بر خدا یا دیگر هموعانش داشته باشد. (مصباح یزدی، بی‌تا: ۹۴-۹۳)

در اثبات اعطای انحصاری حقوق بنیادین ملت توسط خداوند، آیات و روایات متعددی وجود دارد که به صراحت بر حق محض بودن خداوند متعال تأکید دارند. در روایتی منسوب به امام سجاد(ع) می‌فرمایند: «اصل و اساس همه حقوق دیگر، همین حق خداست و سایر حقوق، متفرع بر این حق‌اند». (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۱۱۳)

قطع نظر از آیات و روایاتی که به وضوح دلالت بر حق انحصاری خداوند در تشریح و تحدید حقوق انسان دارند، دلایل عقلی نیز بر این امر وجود دارد. با این مقدمه که انسان موجودی است که در حیات خود وابستگی کامل به وجودی مطلق دارد تا او را هستی بخشد و در بقا و استمرار حیات نیز هر لحظه نیازمند آن وجود مطلق است؛ علامه مصباح یزدی معتقدند در فلسفه حقوق اسلام، حق فقط از آن خداست؛ زیرا منشأ حق، نوعی سلطه است و سلطه اعتباری بر گرفته از سلطه تکوینی است و چون اصل هر سلطه تکوینی از خداست، پس اصل هر حقی از خداست و او بر اساس مصالح و حکمتها، حقوقی را برای دیگران قرار می‌دهد. (همان: ۱۵۱)

در این راستا، هر چند تعیین حقوق برای انسان از سوی خداوند، شرط لازم برای سیر در مسیر تکامل است، اما قطعاً کافی نیست و بایستی حد و مرز بهره‌مندی و استیفای این حقوق برای انسان مشخص شود؛ زیرا اعطای حقوق آزادی مطلق به انسان، ممکن است خدشه‌ای در سیر مراحل تکاملی او ایجاد کند. لذا خداوند به عنوان ذی‌الحق و مرجع اعطاکننده حقوق به انسان، بهترین و والاترین و منحصرترین مقام برای تعیین حدود استیفای حقوق است. بنابر این، تعیین حقوق بنیادین برای ملت و نیز محدوده بهره‌مندی از آن، بایستی توسط خداوند عالم به هستی و ابعاد وجودی انسان که از کم و کیف جسمانی و روانی او آگاه است، انجام پذیرد؛ زیرا او خیر و مصلحت و شر و بدی را برای انسان و نیز جامعه اطراف او، بهتر از خودش تشخیص می‌دهد. (بقره: ۲۱۶)

تحلیل مبانی فلسفی حقوق بنیادین ملت از منظر علامه مصباح... ♦ ۱۷

علاوه بر این، مقام یا مرجعی که حقوق و محدوده اعمال مشروع آن را برای انسان معین می‌کند، نباید خود از این تعیین حق، سود یا امتیازی ببرد؛ زیرا منجر به سلیقه‌گرایی و تأمین اهداف و امیال شخصی و در نهایت، سلب یا تحدید حقوق دیگران می‌شود.

در این خصوص نیز علامه مصباح یزدی معتقد است قانونگذاری که در پی هواهای نفسانی و به دنبال اغراض شخصی خود است و منافع خود را بر منافع دیگران مقدم و برتر می‌داند، حقوق و امتیازاتی را وضع خواهد کرد که منافع شخصی، گروهی، قبیله‌ای، نژادی و امثال اینها را تأمین کند و هرگز به فکر مصالح دیگران نخواهد بود (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ۱۷۲) و چون خداوند از وضع قوانین، مقررات، حقوق برای انسان و تحدید آن هیچ سودی نمی‌برد و از هر نوع غریزه خودخواهی و خودپرستی مبرا است، تنها مرجعی است که صلاحیت وضع حقوق بنیادین برای ملت و نیز تعیین محدوده آن را دارد؛ زیرا هر نوع حب و بغض و کینه‌ورزی، از ساحت مقدس ربوبیت پیراسته است تا از این طریق بخواهد علیه دیگران یا به نفع خود آن را اعمال کند.

همچنین ایشان اشاره می‌دارند که از نظر عقلی، ثبوت حق، فرع بر مالکیت است؛ یعنی فقط مالک حق تصرف در ملک خود را دارد. اما کسی که نه خود مالک است و نه اجازه‌ای از طرف مالک به او داده شده، هیچ‌گونه حق تصرفی ندارد. این امر یکی از احکام و ادراکات بدیهی عقل است. از طرف دیگر، در الهیات ثابت شده که خداوند خالق و مالک تمام هستی است و همه موجودات، فیض وجود را از او دریافت می‌کنند و او تنها موجودی است که قائم به ذات است و فیض وجود را از هیچ موجودی دریافت نکرده، بلکه خود عین وجود و هستی است و به همین دلیل نیز بی‌نیاز از هر گونه علتی است. با توجه به این دو مقدمه (حق تصرف مالک در ملک خویش و خالقیت خداوند نسبت به تمام هستی و استغناء ذاتی او)، چون خداوند خالق جهان و انسان است، مالکیت حقیقی نیز از آن اوست و طبعاً حق هر گونه تصرفی را نیز خواهد داشت. از طرف دیگر، غیر خدا هیچ حقی بر خداوند و سایر موجودات ندارد؛ چون هیچ‌گونه مالکیت و خالقیتی نسبت به آنها ندارد. تنها در صورتی

حقی ایجاد می‌شود که خالق هستی آن حق را به کسی یا چیزی عطا کند. همه هستی و از جمله انسان، با اراده او به وجود آمده و با اراده او هم باقی می‌ماند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۵۵-۵۴)

با توجه به این استدلال، باید گفت که خداوند به عنوان مالک بر انسان، تنها مرجع صالح برای اعطای حقوق به انسان و نیز تعیین کننده حد و مرز برای اعمال آن است. به عبارت دیگر؛ مبنای مشروع عقلی و فلسفی تحدید حقوق ملت، اراده خداوند است. بنابر این، حق خداوند مبنای اصلی نظام حقوقی توحیدی است. اگر خداوند و رابطه انسان با خدا را در نظر نگیریم؛ از نظر برهان عقلی، هیچ حقی را برای انسان بر انسان دیگر نمی‌توان اثبات کرد. این اصل در چرایی و تحدید حقوق ملت نیز کاربرد دارد؛ زیرا اعطاکننده حق به انسان، اختیار کامل در تعیین حدود مشروعیت و اعمال آن برای او را نیز دارد. برای نمونه، «حق حیات» که در تفکر دوران جدید، حقی مطلق، بنیادی و غیر مشروط است، محدودیتهایی در نظام حقوقی اسلام دارد که با پذیرش حق الهی توجیه پذیر است. (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۱۱۶-۱۰۷)

۲. کمال محوری و حقوق بنیادین ملت

از منظر اسلام، انسان موجودی است ممتاز که مسئولیت رهبری تعیین سرنوشت خویش را طبق برنامه‌ریزی‌ای که خداوند فرارویش نهاده، بر عهده دارد. او موجودی مکلف و بنده خداست و به هر اندازه که تکالیف شرعی خود را بهتر و مناسب‌تر انجام دهد، به کمال بالاتری دست پیدا می‌کند.

علامه مصباح یزدی بیان می‌دارند که اصولاً هدف آفرینش، تحقق کمالات بیشتر در جهان هستی است. در این میان، انسان کمال خاص خود را دارد که متمایز و ممتاز از کمالات موجود دیگر است. آنچه سبب امتیاز کمال انسان از سایر کمالات می‌شود، اختیاری بودن آن است. هیچ کس ناآگاهانه و بدون توجه نمی‌تواند به این کمال برسد و اکراه و اجبار در تحقق آن تأثیری ندارد. تحصیل این کمال فقط از طریق اختیار و افعال مختارانه ممکن است. اگر خدای متعال در دنیا فقط یک راه در پیش پای انسان می‌گذاشت، غرض خلقت که همانا رسیدن انسان به کمال حقیقی اوست، نقض می‌شد؛ زیرا انتخاب و گزینش آزادانه فقط زمانی صورت می‌پذیرد که انسان بر سر دوراهی واقع شود. از این رو، حکمت الهی و هدف

تحلیل مبانی فلسفی حقوق بنیادین ملت از منظر علامه مصباح... ۱۹

آفرینش اقتضا دارد که زمینه گزینش وجود داشته باشد تا انتخاب آزادانه و وصول به کمال راستین امکان پذیر باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۷۵). وضع حقوق برای انسان نیز به منظور تتمیم زمینه انتخاب و اختیار آزادانه برای انسانهاست؛ به گونه‌ای که بتوانند هر چه بیشتر و بهتر در راه تکامل خویش گام بردارند. اگر انسان در زندگی خویش فاقد حقوق باشد، بر هیچ عملی قدرت نخواهد داشت. انسان در چارچوب قانون حلال و حرام خداوند، دارای حق ازدواج، حق سکنا، حق انتخاب شغل و سایر حرکات و اعمال اختیاری انسان است. (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۲۴۵)

بدین ترتیب؛ جعل حقوق برای انسان، بر مبنای نقشی که در کمال آدمی دارند، انجام می‌شود. از این رو، تعیین حقوق بنیادین برای افراد ملت نیز بر اساس تأثیر آن در کمال انسانی صورت می‌گیرد. لذا در جایی که رسیدن به کمال انسانی متوقف بر تحدید برخی از حقوق برای افراد ملت باشد، محدود کردن حقوق افراد نیز بر مبنای کمال محوری، توجیه پذیر است. این اصل دارای دو نتیجه اساسی در زمینه مبانی تحدید حقوق ملت، به شرح ذیل است.

یک) تلازم کمال با محدودیت حقوق و آزادی‌های ملت

انسان به طور تکوینی حقوق و آزادی‌هایی دارد که تحقق آنها موجب رسیدن به کمال مطلوب می‌شود. اما در مقابل، حقوق و آزادی‌های تشریحی نیز وجود دارد که تابع ملاکهای خاص خود است. به عبارت دیگر؛ حقوق و آزادی‌های تشریحی تابع هدفی‌اند که از اصل قانون و شریعت مد نظر بوده و شارع آنها را لحاظ کرده است. در واقع؛ وقتی قانون جعل و شریعت پدیدار می‌شود، به خاطر هدفی است که مبدع شریعت در نظر دارد و با فرض وجود شریعت، پذیرش آزادی تشریحی، معنایی جز نفی شریعت نخواهد داشت. از این رو، استدلال برای حقوق و آزادی افراد به آزادی تکوینی، از اساس مخدوش است. (باقرزاده، ۱۳۸۷: ۵۹)

با عنایت به این مقدمه، علامه مصباح یزدی در تبیین فلسفه محدودیت حقوق ملت در پرتو اصل کمال محوری چنین بیان می‌دارند: اولاً، رسیدن به کمالات حقیقی انسان در گرو زندگی اجتماعی است؛ لذا بایستی جامعه و نظامات اجتماعی را حفظ کرد. ثانیاً، حفظ جامعه و نظامات اجتماعی، جز با محدود ساختن آزادی‌های فردی امکان پذیر نیست؛ زیرا حقوق و

آزادی‌های نامحدود، نتیجه‌ای جز هرج و مرج و نابودی جامعه ندارد و این امر رسیدن به کمال مطلوب انسانی می‌شود و با ضرورت زندگی اجتماعی نیز سازگار نیست (مصباح یزدی، بی تا: ۹۴-۹۲). بنابر این، برای رسیدن به اصل کمال انسانی، بایستی جامعه را حفظ کرد و این در حالی است که حفظ و پایداری جامعه، منوط به برقراری محدودیت برای حقوق ملت و ایجاد ضوابط و رعایت آن در مقام عمل است. بر این اساس، در چرایی محدودیت حقوق ملت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران باید گفت که با توجه به پذیرش اصل کرامت و ارزش والای انسانی به عنوان یکی از پایه‌های نظام دینی ایران (موضوع بند ۶ اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران)، وضع حقوق برای افراد ملت نیز در راستای تحقق این اصل صورت گرفته است. به همین سبب، هر عمل فردی یا اجتماعی از جمله اعمال حقوق و آزادی‌ها، چنانچه حیات مادی و معنوی و رشد و تکامل دنیوی و اخروی انسان را تهدید کند، باید تحدید شود.

دو) تحقق کمال اکثر ملاک تحدید حقوق ملت

هدف اصلی خلقت این است که کار خیر انجام گیرد و انسانها به رشد و تکامل بیشتری نایل شوند. حال اگر تزاخمی پیش آید، باید به گونه‌ای باشد که شر و ضرر آن کمتر بوده و مصلحت بر مفسده غالب شود. اگر جعل حق برای کسی مانع رشد و تکامل دیگران شود، این امر خلاف حکمت خداست (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۲۴۶). بنابر این، در پرتو اصل کمال محوری می‌بایست ملاک یا معیاری برای تعیین محدوده اجرای حقوق بنیادین ملت مشخص کرد. از این رو، جایی که شناسایی و اعمال حق توسط گروهی از افراد ملت در تعارض و تزاخم با مصلحت اکثریت باشد یا اینکه با تکامل دنیوی و اخروی دیگران منافات داشته باشد، این امر نقض غرض الهی است. در این حالت، اعمال حق توسط اقلیت به نفع اکثریت تحدید می‌شود؛ بنابر این، یکی از جنبه‌های تحدید حقوق ملت در برخورد با اصل کمال محوری، محدود کردن حقوق و آزادی‌های افراد در راستای تحقق کمال اکثریت در جامعه است.

۳. کرامت انسانی و حقوق بنیادین ملت

علامه مصباح یزدی معتقد است یکی از مبانی جعل و تحدید حقوق بنیادین ملت، از «تکریم الهی از انسان» ناشی می‌شود؛ زیرا انسان دارای حرمت است و حق دارد در جامعه به صورت محترمانه زندگی کند. کسی حق ندارد با گفتار و رفتار خویش، حیثیت او را با خطر مواجه سازد (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۲۹۱)؛ زیرا انسان در دیدگاه اسلامی، به عنوان موجودی شناخته می‌شود که خداوند به او کرامت بخشیده است (اسراء: ۷۰) و کرامت و ارزش والای انسانی، از جمله پایه‌های نظام جمهوری اسلامی ایران معرفی شده است.^۱ بر این اساس، رعایت اصل کرامت انسان، یکی از مبانی حقوق بنیادین ملت شناخته می‌شود که بر این مبنا، چنانچه حقوقی برای افراد ملت تعیین و توصیف می‌شود، نباید با این اصل اساسی و بنیادین در تعارض یا تراحم باشد.

در این دیدگاه، انسان دارای دو نوع کرامت است. نخست، کرامت ذاتی یا انتسابی که در متن تکوین و آفرینش انسان مطرح می‌شود؛ چون خداوند انسان را ذاتاً و فی‌نفسه بر سایر موجودات ظاهری و باطنی، برتری و فضیلت داده‌است. انسان تا وقتی که با اراده خود از طریق ارتکاب به جنایت و خیانت بر خویشتن و دیگران آن را از خود سلب نکند، شایسته تکریم است (سلیمی، ۱۳۹۰: ۱۷۹). انسان علاوه بر کرامت تکوینی، دارای کرامت اکتسابی یا ارزشی نیز می‌باشد و آن، کمالهایی است که انسان در پرتو ایمان و عمل صالح اختیاری خود به دست می‌آورد (رجبی، ۱۳۸۵: ۱۷۴). به عبارت دیگر؛ کرامت ارزشی، پس از کرامت ذاتی که منجر به ایجاد استعدادها و توانایی‌ها از سوی خداوند در انسان می‌شود، از سوی انسان قابل تحصیل است.

اصل کرامت انسانی در روابط دولت با افراد جامعه باید مد نظر قرار گیرد و تعیین هر نوع حقوق بدون در نظر داشتن این مبنا، غیر معتبر خواهد بود. رفتار دولتمردان، تعیین قواعد حقوقی و هر نوع تعامل با افراد ملت باید با حفظ اصل کرامت انسان همراه باشد؛ و الا از

۱. بند ۶ اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: «جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به کرامت و ارزش والای انسانی...»

دیدگاه اسلامی مردود و غیر قابل قبول است (احمدپور، ۱۳۸۷: ۱۳۲). همچنین کرامت انسانی اقتضا دارد در صورتی که این اصل در روابط میان افراد ملت در یک جامعه سیاسی در اثر اعمال حقوق متقابل خدشه دار شود، قواعدی برای حفظ آن در زندگی اجتماعی در نظر گرفته شود. تحدید حقوق و آزادی‌های ملت را بایستی به عنوان یک قاعده در راستای حفظ یا تحقق کامل این اصل به شمار آورد.

۴. فرجام‌باوری و حقوق بنیادین ملت

علامه مصباح یزدی فرجام‌باوری را از مبانی تعیین حقوق بنیادین می‌داند و عقیده دارد که اصل حکمت خلقت و حرکت آن برای رسیدن به کمالات دنیوی و اخروی، اساس نظام آفرینش است؛ بنابر این، انسان و حقوقش نیز خارج از این چارچوب نیستند. به این معنا که در یک جامعه سیاسی، شناخت حقوق برای افراد ملت، باید هدفمند و در راستای تحقق کمالات مادی و معنوی انسانی صورت پذیرد؛ زیرا رسالت انسان به عنوان «خلیفه‌الله»، چیزی جز برقراری نظام حکمت در زندگی فردی و اجتماعی نیست.

از این رو، اگر حقوق انسان به گونه‌ای طراحی شود که هدف خلقت نقض شود یا ناقص بماند، خلاف اصل حکمت است و چنین حقوقی غیر حکیمانه و باطل خواهد بود. در این راستا، باید این حقوق به نفع حرکت حکیمانه آفرینش در برابر دیگران تحدید شود. (مصباح یزدی، بی تا: ۱۹)

طبق این اصل، زندگی انسان محدود به این دنیا نیست؛ بلکه ورای زندگی مادی، حیات اخروی وجود دارد که زندگی واقعی بشر را تشکیل می‌دهد (عنکبوت: ۶۴). علاوه بر این؛ خداوند، حکیم است و تمام افعال او هدفمند می‌باشد (جاثیه: ۲). بنابر این، در پرتو اصل فرجام‌باوری و هدفمندی آفرینش، دنیای بدون آخرت، جز بیهودگی نیست (مؤمنون: ۱۱۵) و خداوند متعال، عالم را برای هدف شایسته‌ای که به سوی کمال در حرکت است، آفریده است.

تحقق این هدف، نیازمند تدابیر تکوینی و تشریحی است که به صورت نظام حقوقی تجلی پیدا می‌کند. بر این اساس، قانون اساسی در جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک نظام

تحلیل مبانی فلسفی حقوق بنیادین ملت از منظر علامه مصباح... ♦ ۲۳

شریعت محور، اصل معاد و نقش سازنده آن را در سیر تکاملی انسان به سوی خدا، جزء پایه‌های بنیادین نظام معرفی کرده است.^۱ از این رو، یکی از مبانی‌ای که برای حقوق ملت و تحدید آن باید بنیاد نهاد، اصل فرجام‌محوری و هدفمندی آفرینش، انسان و حقوق اوست؛ بدین معنا که شناسایی و رسمیت یافتن حقوق و آزادی‌ها برای افراد ملت، باید با رعایت احترام نسبت به اصل فرجام‌باوری و توجه به بُعد اخروی انسان و نیز در تطابق با حرکت هدفمند آفرینش که همانا حرکت به سوی کمال است، صورت گیرد. در غیر این صورت، اعمال حقوق ملت از مشروعیت ساقط می‌شود.

هـ) نتیجه‌گیری

در اندیشه علامه مصباح یزدی، مبانی حقوق بنیادین ملت، شامل اصول خدامحوری و نوع ارتباط انسان با او، کمال‌محوری، کرامت انسانی و فرجام‌باوری می‌باشد. لذا چرایی تحدید حقوق ملت نیز بایستی با توجه به این مبانی به شرح ذیل تبیین می‌شود.

در پرتو اصل خدامحوری، انسان و تمام حقوقش مخلوق خداوندند و بنده او محسوب می‌شوند. بنابر این، در برابر خداوند، دارای تکلیف است و نمی‌تواند خارج از ربوبیت تشریحی او گام بردارد؛ لذا در برابر مسئولیتهایی که خداوند برای او مشخص کرده است باید پاسخگو باشد. بر این اساس، حقوق ملت نمی‌تواند با «حق الله» در تعارض قرار بگیرد و در این صورت، بایستی محدود شود. تنها اراده‌ای که می‌تواند مبنای این تحدید باشد، همان اعطاکننده حقوق، یعنی خداوند است. نتیجه اصل خدامحوری این است که انسان، فارغ از ارتباط با هموعانشان، با خالق خود نیز ارتباط دارد؛ بنابر این، حتی خارج از اجتماع نیز آزادی مطلق ندارد، بلکه در برابر حق خداوند مسئول است.

در دیدگاه کمال‌محوری اصولاً هدف از آفرینش جهان و انسان، تحقق کمالات است. تحصیل کمال نیز فقط از طریق اختیار و افعال مختارانه ممکن است. لذا وضع حقوق برای انسان نیز به منظور تتمیم زمینه انتخاب و اختیار آزادانه برای انسانهاست. از این رو، در جایی

۱. بند ۳ از اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: «جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به معاد و نقش سازنده آن در سیر تکاملی انسان به سوی خدا».

که رسیدن به کمالات انسانی متوقف بر تحدید حقوق و آزادی‌ها باشد، محدود کردن حقوق بر مبنای لزوم تحقق کمال، توجیه‌پذیر است.

مبنای دیگر، اصل کرامت انسانی است. از جلوه‌های کرامت، حرمت شخصیت و احترام به حیثیت اوست که نباید توسط افراد خدشه‌دار شود؛ لذا بهره‌مندی و اعمال حقوق توسط ملت صرفاً تا جایی که به کرامت ذاتی و اکتسابی دیگران لطمه وارد نکند، مشروع است. اصل فرجام‌باوری و حکمت خلق نیز از مبانی حقوق ملت به شمار می‌آید. طبق این اصل، زندگی انسان محدود به این دنیا نیست، بلکه ورای این زندگی مادی، حیات اخروی نیز وجود دارد. بنابر این، تمام اعمال و رفتار بشری باید در راستای رسیدن به سعادت اخروی و رعایت حقوق معنوی او انجام شود. بر این اساس، چنانچه حقوق ملت در تعارض با مصالح معنوی و اخروی انسان باشد، چون هدف غایی خلقت را نفی می‌کند، باید محدود شود.

منابع

- آل بحر العلوم، سید محمد (بی تا). **بلغه الفقہیہ**. تهران: مکتب الصادق، چ چهارم.
- ابن منظور (۱۴۰۸ ق). **لسان العرب**. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- احمدپور، ایوب (۱۳۸۷). «درآمدی بر مبانی حقوق شهروندی در اسلام». پژوهشهای تعلیم و تربیت اسلامی، ش ۳: ۱۴۲-۱۱۹.
- اخوان زنجانی، جلیل (۱۳۶۹). **پژوهش واژه‌های سربانی در زبان فارسی**. تهران: بهارستان.
- امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۶۳). **کتاب البیع**. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چ سوم.
- باقرزاده، محمدرضا (۱۳۸۷). «مبانی حقوق بشر در اسلام از منظر آیت‌الله مصباح یزدی». حکومت اسلامی، سال سیزدهم، ش ۱: ۸۰-۳۹.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۸). **مبسوط در ترمینولوژی حقوق**. تهران: گنج دانش.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴). **حیات حقیقی انسان در قرآن**. قم: اسراء، چ سوم.
- حکیم، سید محسن (بی تا). **مستمک العروه الوثقی**. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.

تحلیل مبانی فلسفی حقوق بنیادین ملت از منظر علامه مصباح... ۲۵

- رجبی، محمود (۱۳۸۵). **انسان‌شناسی**. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چ هشتم.
- رمضان‌نای، علی (۱۳۹۰). «معنای حق در نگاه اندیشمندان اسلامی». *اندیشه‌های حقوق عمومی*، ش ۲.
- سلیمی، عبدالحکیم (۱۳۹۰). «اصول نظری حقوق بشر در اسلام». *اندیشه‌های حقوق عمومی*، ش ۲.
- عمید، حسن (۱۳۶۹). **فرهنگ فارسی عمید**. تهران: امیرکبیر، چ سوم.
- عمید زنجانی (۱۳۸۳). «حقوق و آزادی‌های بنیادین». *حقوق اساسی*، ش ۲.
- قاضی، ابوالفضل (۱۳۸۱). **بایسته‌های حقوق اساسی**. تهران: میزان، چ هفتم.
- گرجی، علی‌اکبر (۱۳۸۳). «مبنا و مفهوم حقوق بنیادین». *حقوق اساسی*، ش ۲.
- مصباح یزدی، محمدتقی (بی‌تا). **جزوه حقوق فردی**. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۳). **حقوق و سیاست در قرآن**. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۰). **محمدتقی به سوی خودسازی**. تحقیق و نگارش کریم سبحانی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۰). **نظریه حقوقی اسلام**. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۴). **نقد و بررسی مکاتب اخلاقی**. تحقیق و نگارش احمد حسین شریفی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸). **نگاهی گذرا به حقوق بشر از دیدگاه اسلام**. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- معرفت، محمدهادی (۱۳۸۶). «حقوق بشر در پرتو خدامحوری یا انسان‌محوری». *اطلاع‌رسانی و کتابداری (پژوهش و حوزه)*، ش ۳۱-۳۰: ۲۹۳-۲۸۶.
- Ahmadpoor, Ayoob (2008). "Daramadi bar Mabani Hoghogh Shahrivandi Dar Islam". *Pajoheshhaie Talim VA Tarbiat Islami*, No 3: 119-142.
- Akhavan Zanjani, Jalil (1990). *Pajoheshhaie Vajehaie Seriani Dar Zaban Farsi*. Tehran: Baharestan.

- Al Bahrololom, Seied Mohammad (No Date). **Balaghat Alfeghhe**. Tehran: Maktab Alsadigh.
- Amid, Hasan (1990). **Farhang Farsi Amid (Persian dictionary)**. Tehran: Amir Kabir.
- Amid Zanjani (2004). "**Fundamental rights and freedoms**". Basic rights, No. 2.
- Bagherzadeh, Mohammadreza (2008). "**Mabani Hoghogh Bashar Dar Islam Az Manzar Allameh Misbah Yazdi**". *Nasrieh Hokomat Islami*, 13 Years, No 1: 31-80.
- Ghazi, Abolfazl (2002). **Baistehaie Hoghogh Asasi**. Tehran: Mizan.
- Gorji, Aliakbar (2004). "**Mabna VA Mafhomi Hoghogh Bonyadin**". *Hoghogh Asasi*, No. 2.
- Hakim, Seied Mohsen (No Date). **Mostamsek Alorvat Alvosgha**. Beirut: Dar Alehya Torath Alarabi.
- Ibn Manzoor (1408 AH). **Lisanol Arab**. Beirut: Dar Ehya Al-Torath Al-Arabi.
- Imam Khomeini (1984). **Kitab Albei**. Qom: Moasseseie Matboati Ismailian.
- Jafari Langroodi, Mohammad Jafar (1999). **Mabsot Dar Terminologi Hoghogh**. Tehran: Ganj Danesh.
- Javadi Amoli, Abdollah (2005). **Haiat Haghghi Ensan Dar Qoran**. Qom: Sadra.
- Marefat, Mohammad Hadi (2007). "**Hoghogh Bashar Dar Partov Khodamehvari Ya Ensanmehvari**". *Ettelaesani VA Ketabdari*, No 30-31: 286-293.
- Misbah Yazdi, Mohammad Taghi (2004). **Hoghogh VA Siasat Dar Qoran**. Qom: Imam Khomeini institute.
- Misbah Yazdi, Mohammad Taghi (No Date). **Jozve Hogogh Fardi**. Qom: Imam Khomeini institute.
- Misbah Yazdi, Mohammad Taghi (2000). **Mohammad Taghi Besoye Khodsazi**. Qom: Imam Khomeini institute.
- Mesbah Yazdi, Mohammad Taghi (2005). **Naghd VA Barrasi Makateb Akhlaghi**. Qom: Imam Khomeini institute.
- Misbah Yazdi, Mohammad Taghi (2000). **Nazarie Hoghoghi Islam**. Qom: Imam Khomeini institute.
- Misbah Yazdi, Mohammad Taghi (2009). **Negahi Gozara Be Hoghogh Bashar AZ Didgah Islam**. Qom: Imam Khomeini institute.
- Rajabi, Mahmood (2006). **Ensan Shenasi**. Qom: Imam Khomeini educational and research institute.
- Ramezani, Ali (2013). "**The meaning of truth in the view of Islamic thinkers**". *Thoughts of public law*, volume 2.
- Salimi, Abdolhakim (2011). "**Osol Nazari Hoghogh Bashar Dar Islam**". *Andishehayeh Hoghogh Omomi*, No. 2.